

1-Review

Context

نمی دونم چه جوری می تونم بگم من چه قدر مفتخرم که این جایزه به من رسید.

I don't know how to tell you how honored I'm to receive this award.

بگم من چه قدر سپاسگزارم که این جایزه به من رسید.

میتونم شروع کنم

I can't begin to tell you how grateful I'm to receive this award.

اول از همه می خوام تشکر کنم از همکارم بابت همه حمایت‌های مالی‌ش وقتی که من تو مشکل بودم.

First of all, I would like to thank my colleague for all his financial support.

مهربونیت برام کلی ارزش داره.

when i was in trouble.

Your kindness means a great deal to me.

این جایزه برام کلی ارزش داره.

This award means a great deal to me.

والا فکر کنم یه کم مغزم زنگ زده دیگه نمی کشم.

Actually, I think I'm rusty.

عیبی داره من رشته مو به روانشناسی تغییر بدم؟

Do you mind if I switch my major to psychology?

در نهایت می خوام ابراز قدردانی کنم از پدرم که بهترین دوست بابام بود.

Finally, I would like to express my appreciation to my father who was the best friend of my daddy.

همچنین می خوام ابراز سپاسگزاری کنم از مادرزنم بابت اینکه هوای منو داشت

در هر شرایطی

I also want to express my gratitude to my mother-in-law for standing with me in all the conditions.

مخصوصاً از تاتی بابت بودنش وقتی من بهش نیاز داشتم

Especially to Tatty for being here when I needed her

من سپاسگزارم از اینکه به عنوان بهترین هنرپیشه امسال انتخاب شدم.

I'm very grateful to be chosen **as** the best actor of the year.

حالت خوبه؟ چرا داری چرت و پرت میگی؟

Are you alright? **Why are you talking rot?**

می تونم روت حساب کنم کمک کنی این میزو ببرم تو پذیرایی؟

Can I count on you to give me a hand moving this desk into the living room?

قول می دم تو یه چشم بهم زدن برگردم.

I promise I will come back **in a jiffy**.

یادت نمی ره؟

Aren't you forgetting it?

چطوره این اتاق؟ برای شما رزروش کردم.

How do you like this room? I have reserved it for you

من نیازی به کادوی تو ندارم همین که خاطرت بود برام کلی ارزش داره.

I don't need your **gift**; your **recalling of my birthday** means a great deal to me.

یعنی می خوای بگی ازم دلخور نیستی؟

You mean to say you aren't annoyed with me?

اصلاً ازین بهتر نمی خواستم.

I wouldn't want it any better.

این دقیقاً همون چیزیه که من می خواستم.

It is just what the doctor ordered.

یعنی می خوای بگی از این شرایط راضی هستی.

You mean to say you are satisfied with this condition.

من بسیار سپاسگزارم که به عنوان محبوب ترین **کارمند** شرکت شناخته شدم.

I'm very grateful to be known as the most popular employee of the company.

و در نهایت می خواهم ابراز سپاسگزاری بکنم از دوستم کسی که اون پولو به من قرض داد وقتی توی فشار بودم.

And finally, I would like to express my gratitude to my friend who lent me that money **while** I was in a red.

Vocabulary

فراخوان- به یاد بودن

Recall

2-As it turned out, I changed my mind

مکالمه این درس بر خلاف درس های
قبل قالب های بسیار اینفرمال دارد

Context

نکنه دیوید جانسون خودش.

If it isn't David Jonson!

خاک تو سرم، خودش شوهرمه.

I could kick myself, if it isn't my husband.

مروری بر قید های حال کامل

من تازه رسیدم خونه، حال ندارم شام درست کنم، شام رو بیرون بخوریم؟

I have just arrived home, I don't feel like cooking dinner, shall we eat dinner out?

من تا حالا سه بار این فیلم رو دیدم، اشکالی داره ازت بخوام فیلم رو عوض کنی؟

I have already seen this film 3 times, do you mind if I asked you to change it?

تا حالا چندبار این فیلم رو دیدی؟

How many times have you seen this film so far?

تا حالا این فیلم رو دیدی؟

Have you ever seen this film?

تا حالا این فیلم رو ندیدم.

I have never seen this film.

نشانه جدید حال کامل
for a long time

خیلی وقته بهت زنگ نزدم، دلم برات تنگ شده.

I haven't called you for a long time, I have missed you.

چند وقته پیش با ما شام خوردی؟

How long ago did you eat dinner with us?

خیلی وقته با شما شام نخوردم.

I haven't eaten dinner with you for a long time.

عیبی داره ازتون بخوام بعداً ازم سؤال کنید، چون سی دی هام رو گوش نکردم و آماده
نیستم.

خیلی وقته

Do you mind if I ask you to **test** me later? I haven't listened to my CDs for a long time.

خیلی وقته ما اینجا اثاث کشی کردیم، اصلاً ندیدمت.

We have moved here for a long time, I have never seen you.

دلم برات تنگ شده.

I have missed you.

دلم برات پر کشیده.

I have longed to see you.

خیلی وقته ندیدمت.

I haven't seen you for a long time.

خیلی وقته من رو دعوت نکردی شام **دور هم باشیم**.

You haven't invited me **round** for dinner for a long time.

کی می خواهی برای من یه کادو بخری؟

When are you gonna buy a gift for me?

خیلی وقته برام هیچی نخریدی.

You haven't bought anything for me for a long time.

روم نمی شه باهاش صحبت کنم، خیلی وقته این موضوع رو بهش تذکر ندادم.

I haven't got a cheek to speak to him, I haven't mentioned him this matter for a long time.

می شه لطفاً قلق اینکار رو بهم نشون بدی؟ خیلی وقته با این دستگاه کار نکردم.

Could you show me the ropes please; I haven't worked **with** this device for a long time.

از دست شوهرم دلخورم، خیلی وقته من رو پارک نبرده.

I am annoyed with my husband; he hasn't taken me to the park for a long time.

خیلی وقته به این موضوع فکر کردم.

علائم ماضی نقلی میتونن علائم ماضی نقلی استمراری یا مجهول
نیز باشن البته به شرطی ک معنی بدن
مثلا "تا حالا" برای ماضی نقلی استمراری معنی نمیده
اما "خیلی وقته" برای ماضی نقلی استمراری معنی میده

I have thought about this matter for a long time

حال کامل معمولی

خیلی وقته دارم به این موضوع فکر می کنم.

سه روزه دارم به این موضوع فکر میکنم ==
سه روزه == خیلی وقته == بازه زمانی

I have been thinking about this matter for a long time

حال کامل استمراری

خیلی وقته اینجا موندم.

I have stayed here for a long time.

خیلی وقته دارم اینجا می مونم.

I have been staying here for a long time.

خیلی وقته این موضوع رو بهش گفتم.

I have told him this matter for a long time.

خیلی وقته دارم بهش می گم.

I have been telling him for a long time.

باهام قهری؟

Aren't you on speaking terms with me?

خیلی وقته باهات قهرم.

I haven't been on speaking terms with you for a long time.

خیلی وقته که دلت برام تنگ نشده.

You haven't missed me for a long time.

خیلی وقته دارم انجامش می دم.

I have been doing it for a long time.

خیلی وقته می خوام انجامش بدم.

I have been meaning to do it for a long time.

خیلی وقته می خوام دعوتت کنم شام دور هم باشیم.

I have been meaning to invite you round for a long time.

از دست همسایه ام دلخورم. آشغالها رو همش دیر بیرون می ذاره.

I am annoyed with my neighbor. He is always putting the garbage out late.

for a long time دو کاربرد "خیلی وقته" ا
خیلی وقته یه کاری رو کردم (حال کامل)
خیلی وقته از کویت مهاجرت کردم
I have done it for a long time

خیلی وقته یه کاری رو میکنم (حال کامل استمراری)
یا خیلی وقته دارم یه کاری رو میکنم
خیلی وقته تو ایرانی زندگی میکنم
for a long time در واقع نشان دهنده یک بازه
زمانیه
I have been doing it for a long time

چرا بهش تذکر نمی دی؟

Why don't you mention it to him?

خیلی وقته می خوام بهش تذکر بدم.

I have been meaning to mention it to him for a long time.

خیلی وقته می خوام باهات درد و دل کنم.

I have been meaning to **get everything off my chest with you** for a long time.

خیلی وقته می خوام بذارم موهام بلند بشه.

I have been meaning to leave my hair long for a long time.

خیلی وقته می خوام یه مهمونی بگیرم.

I have been meaning to take a party for a long time.

سرحال نیستم.

I am under the weather.

خیلی وقته می خوام یه دکتر برم.

I have been meaning to **see** a doctor for a long time.

دلم گرفته.

I am sick at heart.

خیلی وقته می خوام برم بیرون از شهر و عشق و حال کنم.

I have been meaning to **paint the town red** for a long time.

خیلی وقته که می خوام یه غمخوار پیدا کنم.

I have been meaning to **find a shoulder to cry on** for a long time.

خوب شد دیدمت.

It was a good thing that I saw you.

خوب شد اومدی اینجا.

It was a good thing that you came here.

خوب شد دیدمت، خیلی وقته می خوام بهت زنگ بزنم و دعوتت کنم.

It was a good thing that I saw you, I have been meaning to call you and invite you for a long time.

حالت چطوره؟

How have you been?

دفعه قبل که دیدمت

Last time I saw you,

دفعه آخر که بهت زنگ زدم

Last time I called you,

دفعه آخر تو جلسه تون شرکت کردم

Last time I attended your meeting,

دفعه آخر که جلسه رو برگزار کردم

Last time I held the meeting,

دفعه آخر که رییس هیئت مدیره ات کردم

Last time I made you the chairman,

دفعه آخر که بیرون دعوتت کردم

Last time you invited me out,

دفعه آخر که دیدمت، داشتی برنامه ریزی می کردی حقوق بخونی.

Last time I saw you, you were planning to study law.

دفعه آخر که دیدمت، داشتی برنامه ریزی می کردی پول رو به حسابم جابجا کنی.

Last time I saw you, you were planning to transfer the money in my account.

دفعه آخر که باهم جلسه داشتیم، داشتی برنامه می ریختی پول حواله کنی.

Last time I had a meeting with you, you were planning to remit the money.

شام خوردی، مگه نه؟

question tag

جمله با فعل مثبت = تگ با فعل کمکی منفی

جمله با فعل منفی = تگ با فعل کمکی مثبت

You have eaten dinner, haven't you?

پدرت بهت هر شب زنگ می زنه، مگه نه؟

Your father calls you every night, doesn't he?

مادرت این غذا رو دوست نداره مگه نه؟

Your mother doesn't like this food, does she?

تو دیشب اومدی اینجا مگه نه؟

You came here last night, didn't you?

دیشب نمودی اینجا مگه نه؟

You didn't stay here last night, did you?

داری تقلب می کنی مگه نه؟

You are cheating, aren't you?

تو داری تقلب نمی کنی مگه نه؟

You aren't cheating, are you?

من مقصر نیستم مگه نه؟

I am not guilty, am I?

من مقصرم مگه نه؟

I am guilty, **aren't** I?

دفعه آخر که باهم نشست داشتیم داشتنی برنامه ریزی شرکت رو گسترش بدی، مگه نه؟

Last time we had a meeting together; you were planning to extend the company, weren't you?

دفعه قبل که در جلسه شرکت کردی، داشتنی برنامه ریزی می کردی اینجا سرمایه گذاری کنی مگه نه؟

Last time you attended this meeting; you were planning to invest here, weren't you?

تو احتمالاً اشتباه کردی.

You must have made a mistake.

دفعه قبلی که شما رو دیدم، داشتی برنامه ریزی می کردی رژیم بگیری، مگه نه؟

Last time I saw you; you were planning to go on a diet, weren't you?

دفعه آخر که باهات مذاکره کردم، داشتی برنامه ریزی می کردی که با این کمپانی به توافق برسی، مگه نه؟

Last time I negotiated with you, you were planning to **come up to agreement** with this company, weren't you?

دفعه آخر که با تو مذاکره کردیم، داشتی برنامه ریزی می کردی که با این کمپانی به توافق برسی، مگه نه؟

Last time I negotiated with you; you were planning to **inter in to agreement** with this company, weren't you?

دفعه آخر که دیدمت، دیوونه زنت بودی، مگه نه؟

Last time I saw you; you were **crazy about your wife**, weren't you?

بررسی چند بیگانه جدید انگلیسی **دست بر قضا، نظرم رو عوض کردم.**

As it turned out, I **changed** my mind.

چرا نظرت رو عوض کردی؟

Why have you changed your mind?

تقصیر مامانت، نظرم رو عوض نکردم.

That's your mother's fault, I haven't changed my mind.

مجبور شدم نظرم رو بخاطر تو عوض کنم.

I **was forced** to change my mind for your sake.

چرا نظرت رو پارسال بخاطر من عوض کردی؟

Why did you change your mind for my sake last year?

نظرم رو عوض نکردم، پدرت منصرفم کرد.

I haven't changed my mind, your father **dissuaded** me.

پدرت نظرم رو عوض کرده.

Your father has dissuaded me.

Vocabulary

به توافق رسیدن

Come up to agreement/ enter into agreement

زور، تحمیل

Force

منصرف کردن

Dissuade

خاک تو سرم

I could kick myself

دلم گرفته

I am sick at heart

خیلی وقته می خوام برم بیرون شهر یه عشق و حالی بکنم.

I have been meaning to paint the town red for a long time

خیلی وقته دنبال یه غم خوار می گردم.

I have been meaning to find the shoulder to cry on for a long time

Conversation text

A: Well, if it isn't David Jonson.

B: Richard Petters!

A: It's nice to see you again. You know David; I have been meaning to call you for a long time.

B: Me too.

A: How have you been? Fine, how about yourself?

B: I am not too bad.

A: Tell me David, last time I saw you, you were planning to study law; weren't you?

B: Yes, I was. As it turned out, I changed my mind.

A: If I remember correctly, you were definitely going to; whatever made you change your mind?

B: well, it's a long story. I don't want to bore you with all the details. What it boils down to is that I decided it wasn't very good idea and I decided to study medicine instead.

A: Medicine! That's very interesting.

B: how about you?

A: Last time we talked, didn't you tell me you were gonna open your own estate agency?!

B: That's right I was, the things turned out differently.

A: But you seem so determined. What happened?

B: Well, it is very complicated, I am sure you don't want to know all the details but as it turned out so I decided to stay on at my old job.

A: A lot has happened since we last saw each other. It certainly has.

B: you know we should try to stay in touch.

A: Yes, we should, let's have lunch together sometime soon.

B: It's a good idea.

3-What it boils down to is that, I decided it wasn't a very good idea

Context

چرا نظرت رو عوض کردی؟

Why have you changed your mind?

چرا نظرت رو عوض کردی؟ پارسال

Why did you change your mind last year?

چی شد نظرت رو عوض کردی؟

What made you change your mind?

چرا خونه ات رو پارسال فروختی؟

Why did you sell the house last year?

چی شد خونه ات رو فروختی؟

What made you sell the house?

دفعه آخر که دیدمتون، دوستهای جون جونی بودید، چی شد چک رو برگشت زدی؟

Last time I saw you, you were bosom friends, what made you **bounce** the cheque?

دفعه آخر که دیدمت، داشتی برنامه ریزی می کردی که ازدواج کنی بری خارج، پس چی شد با نامزدت بهم زدی؟

Last time I saw you, you were planning to get married and go **abroad**, what made you break up with your fiancé?

دیروز که دیدمت، داشتی برنامه ریزی می کردی که مامانم رو مرخص کنی، چی شد اینجا نگهش داشتی؟

Yesterday I saw you; you were planning to release my mother, what made you keep my mother here?

دست برقضا، نظرم رو عوض کردم.

As it turned out, I changed my mind.

اگه درست یادم بیاد، می خواستی انجامش بدی.

قالب

you were going to میخواستی

If I remember correctly, you were going to.

قطعاً می خواستی انجامش بدی، پس چی شد نظرت رو عوض کردی؟

You were definitely going to; whatever made you change your mind?

دفعه آخر که دیدمت، داشتی برنامه ریزی می کردی شرکتت رو توسعه بدی، پس چی شد زدی زیر قولت؟

Last time I saw you, you were planning to extend your company, whatever made you let me down?

می بایست بهم این موضوع رو می گفتی.

You should have told me this matter.

رو چه حساب این حرف رو می زنی؟

What makes you say that?

دفعه آخر که موضوع رو تو جلسه مطرح کردیم، می خواستی قطعاً قرارداد بنویسی، پس چی شد ورشکست شدی؟

Last time I brought up this matter at the meeting, you were definitely going to conclude the contract with the company, whatever made you go bankrupt?

دفعه آخر که دیدمت، قطعاً می خواستی دختری رو شوهر بدی، پس چی شد فرستادیش خارج؟

If I remember correctly Last time I saw you, you were definitely going to marry off your daughter, whatever made you send your daughter abroad?

داستانش درازه، اصرار نکن که داستان رو بگم.

It's a long story; don't insist me to tell you the story.

داستانش درازه، بگذریم.

It's a long story, let's drop the subject.

خلاصه

Briefly,

خلاصه

sentence beginner
اگه بخوام خلاصه بگم

To cut the long story short,

داستانش طولانیه، نمی خوام با همه جزئیات خسته ات کنم.

It's a long story; I don't want to bore you with all the details.

نمی خوام بیشتر وقتت رو بگیرم.

I don't want to take much of your time.

سرت خیلی شلوغه.

You are fully tide up.

نمی خوام خسته ات کنم، وقت کم داری.

I don't want to bore you, you are short of time.

لپ کلام اینه که

What it boils down to is that,

تصمیم گرفتم اینجا رو بفروشم.

decide to تصمیم گرفتن
decide that به نتیجه رسیدن

I have decided to sell here.

پدرم تصمیم گرفت اینجا سرمایه گذاری کنه.

My father decided to invest here.

تصمیم گرفتی برای مهاجرت اقدام کنی؟

Have you decided to apply for immigration?

لپ کلام اینه که به این نتیجه رسیدم هیچ کاری بلد نیستی.

What it boils down to is that, I decided that you couldn't do anything.

داستانش درازه، منم نمی خوام گولت بزنم.

It's a long story; I don't want deceive you.

لپ کلام اینه من به این نتیجه رسیدم که فکر خوبی نیست.

What it boils down to is that, I decided that it wasn't a good idea.

لپ کلام اینه که وقتی که زمانی گذشت، من پی بردم که اون می خواد سرم کلاه بذاره.

What it boils down to is that, as it turned out, I **found out** he was gonna deceive me.

اگه درست یادم بیاد، دفعه آخر که دیدمت تو می خواستی قطعاً بری خواستگاریش، چی شد زدی زیر حرفت؟

If I remember correctly, last time I saw you, you were definitely gonna to propose to her, whatever made you let **her** down?

حق با شماست قرار بود خواستگاری کنم، لپ کلام اینه من به این نتیجه رسیدم آزمون تو یه جوب نمی ره.

You are right, I was **supposed to** propose to her, as it turn out, what it boils down to is that, I decided that **we were not in the same wave length**.

لپ کلام اینه که بعد از دو ماه نامزدی، من پی بردم بهم نمی خوریم.

What it boils down to is that, after 2 months **engagement**, I found out **we didn't have anything in common**.

به این نتیجه رسیدم که ایده خوبی نیست و تصمیم گرفتم به جاش پزشکی بخونم.

I decided it wasn't a very good idea and I decided to study medicine **decide** هر دو کاربرد در یک مثال

تصمیم گرفتم بجاش بستریش کنم.

I decided to lay him up ~~here~~ instead.

دست بر قضا، به این نتیجه رسیدم تجربه ای ندارم و بجاش **تصمیم گرفتم** استعفا دادم.

As it turned out, I decided that I didn't have any experience and I decided to resign instead.

عالیه.

That's very interesting.

انگاری خیلی خوبه.

That's good to hear.

انگاری خیلی خوبه.

That sounds good.

وقتی یک نفر انگلیسی زبان داره
باهات حرف میزنه به جای اینکه وسط
صحبتاش سرتو به نشانه تایید(دارم
میشنوم) تکون بدی
یتونی این دو جمله رو بگی

دفعه آخر که دیدمت داشتی برنامه ریزی می کردی پروژه رو به اتمام برسونی.

Last time I saw you, you were planning to **achieve** this project.

پس چی شد بچه رو سقط کردی؟

Whatever made you **abort** the baby?

اچمه بد

~~That's dreadful!~~

Vocabulary

شوهر دادن

To marry off

دوست جون جونی

Bosom friend

چک برگشت زدن

To bounce

به اتمام رسیدن کاری تمام و کمال

To achieve

فریب دادن

To deceive

سقط کردن (جنین)

Abort

بگذریم

Let's drop the subject.

خلاصه

To cut the long story short/ briefly

زیر قولت زدی

You let me down

نمی خوام بیشتر وقتت رو بگیرم.

I don't want to take much of your time.

ما بهم نمی خوردیم

We didn't have anything in common

آبمون توی یه جوب نمی ره

We were not on the same wave length.

چه بد/ چه وحشتناک

That's dreadful

انگاری خیلی خوبه (معمولاً برای تأیید حرف طرف مقابل بکار می ره)

That's good to hear/ that sounds good

Proverb

دخل و خرجم با هم جور نمی شه.

I can't make anything both ends meet.